



تاریخچه حوزه علمیه قم

+

چگونه حوزه به حکومت رسید؟

(روایتی از خاطرات «محمد یزدی»)



همشهری ماه

www.hamshahri.org

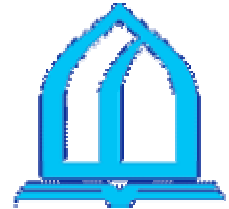
با افزودن تصاویر در لابه لای مطالب

هوا

hawzah.net

<http://www.hawzah.net>

حوزه علمیه قم



قم از نخستین شهرهایی است که در ایران مذهب تشیع را پذیرفت و از ربع آخر قرن اول هجری فرهنگ شیعی فرهنگ مردم این دیار شد مردم آن نخستین کسانی بودند که برای امامان(ع) خمس فرستادند و ائمه شیعه بارها از اهل قم و این سرزمین مقدس اسلامی به عظمت یاد کردند.

امام علی(ع) می فرماید:

«سلام الله علی اهل قم و رحمه الله علی اهل قم... هم اهل رکوع و خشوع و سجود و قیام و صیام. هم الفقهاء العلماء الفهماء. هم اهل الدین و الولایة و حسن العبادة صلوات الله علیهم و رحمه الله و برکاته.»

«سلام خدا بر مردم قم... آنان اهل رکوع و سجود و خشوع و نماز و روزه‌اند آنان فقیهان، عالمان و هوشمندانند آنان دیندار و دوستدار خاندان پیامبر(ص) و اهل عبادت‌های شایسته‌اند درود خدا و رحمت و برکت بر او و بر آنان باد.»

دوره اول

نخستین دوره از حوزه علمیه قم به عصر امامت و شاگردان حوزه‌های درس ایشان اختصاص دارد که پس از اخذ علم و توانایی در نشر فرهنگ اسلامی، قم را به عنوان پایگاه شیعه انتخاب نموده و در آن به ترویج مکتب علوی پرداخته‌اند.

قم در قرن سوم هجری مرکز نشر حدیث امامیه گردید و آن زمانی است که کوفه به عنوان نخستین پایگاه شیعی نفوذ خود را از دست داد و محدثانی بسان «حسین بن سعید اهوازی» و برادرش ابتدا به اهواز و از آنجا به قم آمدند.

دوره دوم

این دوره به دو قرن چهارم و پنجم هجری اختصاص دارد که شاگردان دوره اول یا شاگرد شاگردان آنها می‌باشند.

در قرن چهارم رونق حوزه علمیه ری حوزه علمیه قم را تحت الشعاع قرار داد چرا که با وجود شخصیت‌هایی چون شیخ صدوق در ری دانشجویان اسلامی ری را بر قم ترجیح می‌دادند لیکن نباید از خاطر دور داشت که سیره علمی محدثان اسلامی بر این بوده‌است که در شهری بخصوص ساکن نباشند و با مسافرت‌های خویش علاوه بر نشر

احادیث معصومین(ع) به فراگیری احادیث از اساتید فن همت گمارند لذا دانشمندان حوزه ری و قم نوعی تبادل فرهنگی داشتند و شاید از این روست که مورخین تاریخ قم و ری، برخی از دانشمندان این دوره رابه شهر خویش منسوب می‌دارند.

با این حال شیخ آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه نام دهها دانشمند قمی را در این دوره ذکر کرده‌است.

بدین ترتیب دوره دوم حوزه علمیه قم را گروه کثیری از محدثان و فقهای شیعه شکل داده‌اند که شاگردان دوره اول و اساتید علمای شیعه قرن پنجم بوده‌اند.

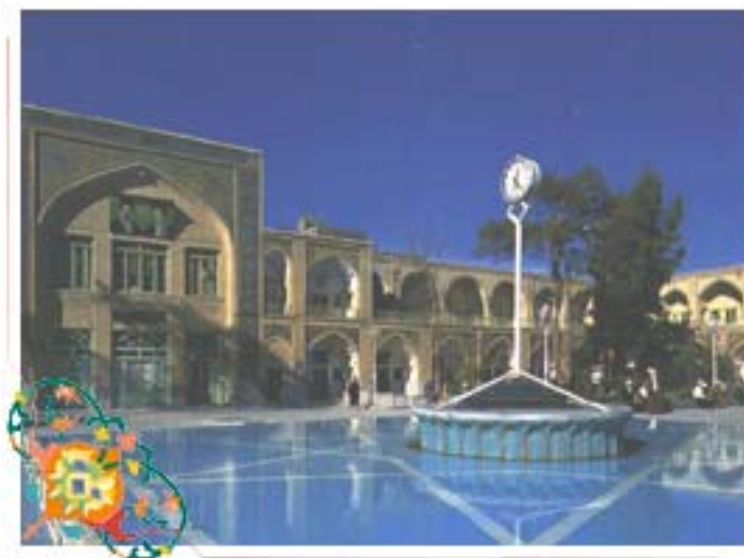
دانشمند متتبع شیخ عبدالکریم ربانی شیرازی ۲۵۲ تن از اساتید و ۲۷ تن از شاگردان شیخ صدوق را در مقدمه «معانی الاخبار» (چاپ مکتبه صدوق) نقل کرده‌است. کتب شیخ صدوق که در این دوره نگارش یافته‌است از مهمترین کتب امامیه شناخته می‌شود و اگر ثمره تحرک علمی این دوره را فقط به کتب شیعه اختصاص دهیم باید آن را ارج نهاد چرا که شیخ صدوق توانست آثار روایی شیعه از پیشینیان را به ارث برد و با تالیف سیصد کتاب مبانی اسلامی را با مهارت‌های قابل تحسین تدوین نماید.

دوره سوم

این دوره از قرن ششم تا قرن نهم هجری را شامل است حوزه علمیه قم در این دوره از وضع مناسبی برخوردار نبود و مردم آن بارها قتل عام شده و شهر روبه ویرانی نهاد. هر چند مدتی نیز پایتخت تیموریان بود.

در تاریخ قم به قتل عامها و تخریب شهر بر می‌خوریم ولی شاید حمله مغول در سال ۶۳۱ از ویرانگرترین نوع آن قتل عامها و تخریبها به شمار رود که تا عصر تیموریان باقی بوده و زکریای قزوینی و حمدالله مستوفی به آن اشاره کرده‌اند و تنها تاسیس «مدرسه رضویه» به این دوره نسبت داده شده‌است.

با این حال شیخ آقا بزرگ در طبقات اعلام الشیعه متجاوز از سی تن از دانشمندان قرن ششم را نام برده‌است که رقم آنان در قرن هفتم به سه نفر تقلیل یافته‌است و در قرن ششم تنها یک نفر نام برده و هفت تن از علمای قم را در قرن نهم ذکر کرده‌است بدین ترتیب رکود علمی از قرن ششم شروع شد و در قرن هفتم و هشتم با حضور سلسله‌های ویرانگر مغول و تیموریان رشد کرد در قرن نهم علمای قم با اخذ تدابیر زیرکانه به مقابله با رکود فرهنگی برخاستند و در صدد تحکیم پایه‌های علمی در حوزه پرسابقه قم برآمدند.



دوره چهارم

این دوره از قرن دهم شروع می‌شود و تا قرن سیزدهم معاصر با سلسله‌های صفویه افغانه، افشاریه، زندیه، و قاجاریه امتداد می‌یابد.

نخستین بخش از این دوره معاصر با سلسله صفویه است که با مهاجرت علمای شیعه جبل عامل لبنان به ایران و نشر تفکر اصولی شیعه همراه بوده‌است و آن زمانی است که در چند سال اول دولت صفوی چنین تشخیص داده شده‌بود که منصب حکومت از آن ولی فقیه است لیکن پس از چندی این تفکر به فراموشی سپرده‌شد که با بازگشت دانشمندان فرزانه‌ای بسان محقق کرکی به عتبات عالیات همراه بود حوزه علمیه اصفهان به موجب توجه صفویان از پرتحرک‌ترین حوزه‌های جهان تشیع در این دوره است با تاسیس مدارس شیعی در اصفهان و دیگر شهرهای ایران چون قم، شیراز، قزوین و مشهد دانشهای دینی و تفکر شیعی و از آن جمله علوم عقلی - فلسفه و کلام - رو به رشد گذاشت.

با رشد اخباری‌گری در حوزه اصفهان نه تنها علمای اصولی این حوزه را ترک کردند بلکه برخی از دانشمندان علوم عقلی نیز از این دیار رانده شدند. فیلسوف پرآوازه صدرالدین شیرازی مشهور به «ملا صدرا» در این زمره قرارداشت.

هجرت صدر المتالیهین شیرازی از اصفهان به قم هر چند موجبات رکود علوم عقلی را در حوزه اصفهان به همراه داشت ولی باعث رونق دانشهای عقلی در حوزه علمیه قم گردید و با پرورش شاگردان و تالیفات خویش زمینه پذیرش تفکر اصولی را در این حوزه فراهم ساخت؛ درحالی که حوزه قم تا قبل از این دوره بیشتر مهد پرورش محدثان شیعه بود و البته نباید این نکته را نادیده گرفت که محدثان قم خود از آن فرزاندانی بودند که هر حدیثی را براحتی قبول نمی‌کردند و در مقابل برخی که به نقل روایات ضعیف می‌پرداختند عکس العمل نشان می‌دادند چنانکه «احمد بن محمد بن خالد برقی» «سهل بن زیاد آدمی رازی» و «ابوسمینه محمد بن علی صیرفی» از سوی «احمد بن محمد بن عیسی» بزرگ عالم قم از این شهر تبعید شدند و سال ۲۵۵ ق به نام سال تبعید محدثان و علما از قم شهرت یافت بعدها خالد برقی رابه قم بازگردانیدند ولی آن دو نفر دیگر همچنان در تبعید به سربردند بعلت تبعید این افراد نقل روایات از راویان ضعیف و یا شهرت به غلو در حق ائمه (ع) بود.

صدرالمتالیهین محمد بن ابراهیم شیرازی (۹۷۹ - ۱۰۵۰ق.) از فلاسفه و متکلمان و مفسران شیعه است که در این دوره می‌زیسته‌است و دوران حضوری وی در حوزه علمیه قم مقارن با عصر گوشه‌گیری و انقطاع اوست که به پرورش شاگردان و تالیف و تصنیف پرداخته و تامل در علوم را بر آمیزش با مردمان ترجیح داده‌است.



ظهور علم اصول

چنانکه گذشت حضور حکمای الهی در این دوره از حوزه علمیه قم باعث ظهور علم اصول در آن گردید چرا که فلاسفه‌ای چون صدرالمتألهین شیرازی زمینه اندیشه آزاد را در حوزه قم ایجاد کرده بودند لذا میرزای قمی قدس سره (۱۱۵۱ - ۱۲۳۱) پس از تحصیل در عتبات عالیات و بهره‌مندی از اساتید فقه و اصول حوزه علمیه نجف اشرف و کربلا بسان وحید بهبهانی دامنه اصول فقه را از عتبات عالیات به قم کشاند و آن زمانی بود که پس از بازگشت از عراق حوزه اصفهان و شیراز را مناسب مقام خویش نیافت و وقتی وارد حوزه علمیه قم شد تشنگان معارف جعفری را با فقه شیعی و مبانی اجتهادی آن آشنا ساخت و مرجع دینی شیعیان در عصر خود شد و با تالیف و تدریس اصول استنباط و منطق اجتهاد به محقق قمی مشهور گردید. کتاب «القوانین المحکمة فی علم الاصول» از مهمترین کتب وی می‌باشد که تا زمان ما از کتب درسی حوزه‌ها محسوب می‌گردید.

بدین ترتیب اگر هشام بن حکم (متوفی ۱۹۹ ق.)، «یونس بن عبد الرحمن»، «ابوسهل نوبختی» و «حسن بن موسی نوبختی» را که از اصحاب ائمه (ع) بودند نخستین دانشندان شیعی و مؤلفان علم اصول و ترویج دهندگان آن بدانیم میرزا ابوالقاسم قمی در آن ردیف از چهارمین دوره مدرسه اصول شیعه است که حوزه علمیه قم را برای تربیت دانشمندان علم اصول برگزیده است؛ هر چند پیش از وی سید مرتضی حوزه علمیه بغداد را برای این مقام انتخاب کرده بود و شیخ طوسی در مرحله نخست حوزه نجف و در مرحله دوم حوزه علمیه قم از پرکارترین حوزه‌های شیعه در این علم شریف بوده‌اند؛ اگر چه فرزانه‌گانی بسان «فاضل تونی» در حوزه علمیه مشهد نیز به این علم پرداخته و با تبصری که داشته‌اند مخالفان اخباری را پاسخ داده‌اند.

حضرت آیه الله العظمی میرزا ابوالقاسم قمی قدس سره با سعی وافر که در ایجاد جنبش اصولی از خود نشان داد احیاگر علم اصول در حوزه علمیه قم شناخته شد و با پرورش شاگردانی بسان «سید محمد باقر حجة الاسلام» «حاج محمد ابراهیم کلباسی»، «آقا محمد علی هزار جریبی»، «آقا احمد کرمانشاهی»، «سید محمد مهدی خوانساری»، «سید علی خوانساری»، «میرزا ابوطالب قمی»، «حاج ملا اسد الله بروجردی»، «حاج ملا محمد کزازی»، تفکر اصولی را از حوزه قم به حوزه‌های اصفهان، قمشه و کرمانشاه انتقال داد و با نوآوری‌های خویش تحولی شگرف به حوزه قم بخشید و سالها رکود و سکوت را به عصر طلایی جهاد و اجتهاد تبدیل نمود.

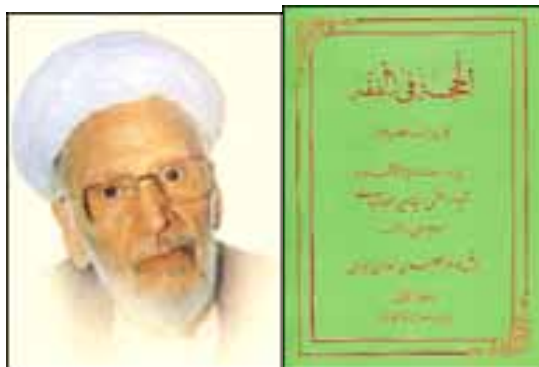
دوره پنجم

این دوره از اواخر قرن سیزدهم شروع می‌شود و تا عصر حاضر امتداد می‌یابد.

نقطه تحول این دوره از زمانی آغاز می‌شود که حضرت آیه الله العظمی حائری قدس سره در این حوزه مسکن گزید و با انقباض قدسیه خویش حوزه علمیه قم را جانی تازه بخشید و به «آیه الله مؤسس» شهرت یافت.

پیش از آیه الله حائری علامه مجاهد آیه الله شیخ محمد تقی بافقی یزدی از نجف اشرف به قم مهاجرت کرد و با هماهنگی بین دانشمندان چون «آیه الله حاج شیخ ابوالقاسم کبیر قمی» و «آیه الله حاج شیخ مهدی» و «آیه الله حاج محمد ارباب» مقدمات تاسیس حوزه را فراهم آورد آنان پس از بحث و بررسی به این نتیجه رسیدند که فردی خارج از قم به این شهر آمده رایت علم و فقه را در حوزه برافرازد شخصی که خود از جهات علمی و تقوایی به مدارج عالی کمال نایل آمده و توانایی رهبری و ریاست حوزه علمی شیعه را داشته‌باشد این شخصیت برجسته

کسی جز آیه الله شیخ عبدالکریم حائری نبود دانشمند فرزانه‌ای که از محضر اساتید عتبات عالیات بهره برده و به دریای علوم اهل بیت (ع) پیوسته بود.

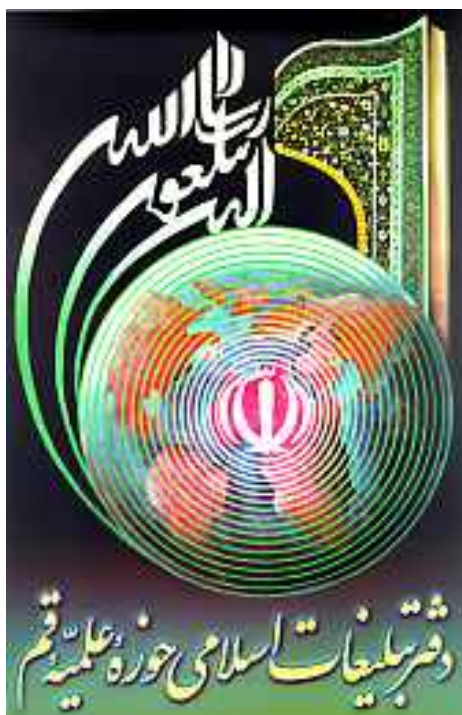


هجرت آیه الله حائری از اراک به قم و سامان بخشیدن به نظام آموزشی آن به اندازه‌ای اهمیت دارد که حضرت امام قدس سره حضور نیافتن ایشان در آن دوره را برابر با از میان رفتن اسم و رسم مسلمانی دانسته‌اند.

چه آنکه بیانات حضرت روح‌الله همواره دور از مبالغه است و تاریخ این دوره برابر با تهاجم به پیکره دین اسلام می‌باشد و از این روست که آیه الله حائری را آیه الله مؤسس می‌نامند. زیرا بی حضور ایشان نه تنها از حوزه علمیه قم اثری نمی‌ماند بلکه آیین توحیدی نیز رخت برمی‌بست.

نزدیکی حوزه علمیه قم به مرکز باعث شد که رهبر شیعیان و مرجع تقلید آنان بر اصول سیاست گذاری دولتها نظارت داشته‌باشد و اگر اصلی با موازین اسلامی موافق نباشد به مخالفت پردازد و این پایه گذاری نهضت علمی در قم به متابعت از تشکل حوزه در شهر سامرا بود که در نزدیکی بغداد (مرکز عراق) جای گرفته بود.

نخستین سال تاسیس حوزه علمیه قم مقارن با تبعید برخی از مراجع عظام و نوابغ قرن چهاردهم هجری از عتبات به ایران بود.



۱ - آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی

۲ - آیه الله میرزا حسین نائینی

۳ - آیه الله سید علی شهرستانی

۴ - آیه الله سید عبدالحسین حجت کربلایی

۵ - آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی غروی

۶ - آیه الله شیخ مهدی خالصی



دیدار شاه با آیت‌الله بروجردی

سال ۱۳۶۳ ق. برابر با ورود حضرت آیه الله العظمی بروجردی قدس سره به حوزه علمیه قم بود هر چند ایشان در زمان آیه الله مؤسس از سوی وی به قم دعوت شده بود لیکن کناره‌گیری از مناصب اجتماعی را ترجیح داده، دعوت آیه الله حائری را اجابت نکردند تا در اواخر سال ۱۳۶۳ ق. دوران ریاست‌سه مرجع بزرگوار - خوانساری، حجت، صدر - به قم آمده، در حوزه علمیه قم اقامت اختیار کردند.

حضرت آیه الله بروجردی علاوه بر علوم اسلامی چون فقه و اصول و رجال و حدیث در فلسفه و کلام و هیات یدی طولانی داشت و خود تا پیش از ورود به حوزه علمیه قم به تدریس فلسفه مشغول بود و با ورود به قم تدریس فقه و اصول را آغاز نمود که درس اصول شش سال دوام یافت و درس فقه را تا آخرین روزهای حیات تدریس نمود.



انقلاب اسلامی به روایت خاطره (از دوران زعامت آیت الله العظمی بروجردی تا قیام ۱۵ خرداد)

حضرت آیه الله العظمی امام الموسوی الخمینی از مراجع تقلید شیعه و از بزرگانی بود که پس از آیه الله بروجردی رهبری حوزه علمیه قم را به دست گرفت امام خمینی ضمن تدریس و تعلیم دانشجویان علوم دینی مبارزات سیاسی خود را بر علیه رژیم منحوس پهلوی ادامه داد تا اینکه توسط نظام حاکم به خارج از وطن خویش تبعید شد.

«حضرت آیه الله سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی» از دانشمندان فرزانه‌ای است که بنا به درخواست آیه الله مؤسس به قم آمد و به تربیت دانشجویان دینی پرداخت همزمان با ایشان آیه الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی و آیه الله شیخ محمد علی اراکی از اساتین بزرگ حوزه علمیه قم بودند که زعامت و مرجعیت مردم و حوزه قم را به عهده گرفتند علاوه بر این مراجع بزرگوار در این دوره رجال علم و دانشمندی در علوم مختلف اسلامی حوزه قم را مرکز دانش پژوهی و تعلیم و تربیت قرار داده‌اند و مدرسان و مجتهدان و مبلغان دوره آینده را تربیت می‌کنند که ما فعلا از ذکر نام آنها صرف نظر کرده و در بخش معرفی علمای قم مفصلا آنها را معرفی خواهیم کرد.



حوزه فلسفی قم

با توجه به اینکه بحثهای عمیق فلسفی در کلام پیشوایان شیعه وجود داشت حوزه‌های علمیه جهان تشیع بیش از حوزه‌های اهل سنت به فلسفه روی آوردند و چون ایران مکتب تشیع را پذیرفته بود پس از «شیخ الرئیس ابن سینا» حوزه فلسفی به ایران انتقال یافت و قریب به اتفاق فلاسفه بزرگ جهان اسلام از میان شیعیان و ایرانیان برخاست دوره چهارم از حوزه علمیه قم نخستین دوره از پیدایی حوزه فلسفی در این شهر مقدس است که با هجرت «صدر المتألهین شیرازی» (۹۷۹ - ۱۰۵۰) و تربیت شاگردانی چون «فیض کاشانی» «فیاض لاهیجی» به وجود آمد و با دانش اندوزی «قاضی سعید قمی» ادامه یافت.

علامه طباطبایی که خود از شاگردان حوزه فلسفی نجف اشرف و از اساتید حوزه قم در دوره پنجم است تاریخ فلسفه اسلامی را این گونه بیان می‌دارد:

«نظر به اینکه بحث شیعه در حقایق معارف با روش تحلیل و انتقاد و کنجکاوای عقلی آزاد بود و بحثهای عمیق فلسفی در کلام پیشوایان این طایفه به حد وفور وجود داشت این طایفه نسبت به بقیه طوایف اسلامی استعداد

بیشتری به فرا گرفتن فلسفه داشتند و از این روی هنگامی که کتب فلسفی یونان و غیر آن به عربی ترجمه شد و کم و بیش در میان مسلمین رواج یافت (با این خاصیت که مطالب فلسفی در حوز افهام همگانی نیست) در نفوس شیعه نسبت به دیگران تأثیری عمیق تر داشته است و نقشی روشن تر می‌بست.

در ابتدای حال مکتب اشراقین در اسلام رواج نیافت و حکما و فلاسفه اسلامی به مکتب مشائین (اتباع ارسطو) اقبال نمودند ولی دیری نگذشت که به نزدیکی رابطه فلسفه و دین پی برده و در صدد توفیق میان فلسفه و دین برآمده و بحثهایی تا اندازه‌ای ساده و ابتدایی انجام دادند این حقیقت را در تالیفات «معلم ثانی، ابی نصر محمد بن طرخان فارابی» و پس از آن در تالیفات تفسیری «شیخ الرئیس ابن سینا» می‌توان یافت.»

ایشان ادامه می‌دهند فلاسفه اسلامی دریافتند که با هر یک از سه راه دین، فلسفه، عرفان، می‌توان به حقایق کلیه آفرینش نایل گردید با این ویژگی که زبان دین، زبان همگانی است که با بیانی ساده آدمی را به اسرار آفرینش آگاه می‌کند لیکن مطالب فلسفی تنها در خور فهم گروهی خاص است که با ریاضات عقلی ورزیده شده و برهان را از قیاسات جدلی و خطابی تمیز می‌دهند و اهل عرفان با تعلیمات دینی و ریاضات شرعی آئینه نفس را صیقلی داده و طبق عنایتهای الهی حقایق را مشاهده می‌کنند علامه طباطبایی پس از برشمردن سیر فلسفی می‌فرماید:

«کلید رمزهایی به دست این فلسفه اسلامی افتاده که هرگز در فلسفه های کهن «کلد» «مصر»، «یونان» و «اسکندریه» به دست نمی‌آید.»



در نتیجه اولاً مسایل فلسفی که به حسب آنچه از کتب فلسفی گذشتگان به عربی ترجمه شده و به دست مسلمین رسیده و تقریباً دویست مساله بوده در این مکتب فلسفی تقریباً به هفتصد مساله بالغ می‌شود.

ثانیاً: مسایل فلسفی که مخصوصاً در مکتب مشائین از یونانی‌ها به طور غیر منظم توجیه شده و نوع مسایل از همدیگر جدا و به همدیگر مربوط نبودند در این مکتب فلسفی حالت مسایل یک فن ریاضی را پیدا کرده و به

همدیگر مترتب شده‌اند به نحوی که با حل دو سه مساله اولی که فلسفه را افتتاح می‌کنند همه مسائل فلسفی را می‌توان حل و توجیه نمود و به همین جهت به آسانی می‌توان رابطه فلسفه را از طبیعیات قدیم و هیات قدیم قطع کرد و در نتیجه هیچ گونه برخورد و منافاتی میان این مکتب فلسفی و علم امروز اتفاق نمی‌افتد.

ثالثاً: فلسفه تقریباً جامد و کهنه به واسطه روش این مکتب فلسفی به کلی تغییر وضع و قیافه داده و مطبوع طبع انسانی و مقبول ذوق و عقل و شرع می‌باشد و مسایلی را که علم جدید تازه موفق به کشف آنها شده یا امید حل آنها را دارد این مکتب فلسفی یا مایه شگرفت خود به طور عموم و کلیت به حل آنها موفق یا شالوده حل آنها را می‌ریزد.

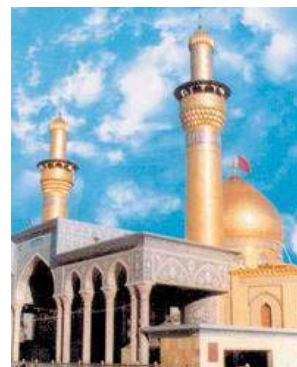
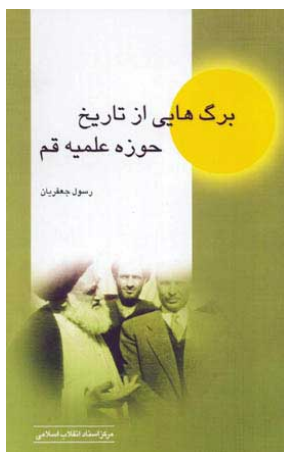
چنانکه به واسطه حل شدن مساله «حرکت جوهری» که سیصد سال پیش با این روش فلسفی حل شده است مساله «بعد چهارم در اجسام» به طور روشن بدست آمده و با این مساله «نسبیت» (البته در خارج از افکار نه در افکار) روشن گردیده است و مسایل دیگری که هنوز از راه علم مورد بحث نشده به طور کلیت خاتمه یافته‌است.

در دوره متاخر حوزه فلسفی قم شخصیت‌های فرزانه‌ای را به خود دید که در تفکر فلسفی و سیاسی جهان اسلام نقش مؤثری داشتند همان گونه که در دوره‌های پیشین نیز با وجود حکیم الهی صدر المتألهین شیرازی و شاگردانش حوزه فلسفی قم نقش مهمی در دوره صفوی داشت.

«حکیم متاله آیه الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی» (۱۳۱۰ - ۱۳۹۵ق.) از جمله شخصیت‌های علمی و فلسفی بودند که علوم عقلی را در حوزه تهران از آیه الله حاج شیخ عبد النبی نوری، حکیم میرزا محسن کرمانشاهی، فاضل تهرانی و میرزا محمود قمی آموخته بود. در زمان آیه الله حائری به قم آمده و به تدریس علوم عقلی پرداخت و از نخبه‌ترین شاگردان ایشان در این عصر حضرت امام خمینی قدس سره است.

آیه الله رفیعی قزوینی سپس مدتی در تهران اقامت نمود و مکتب فلسفی قم را شاگردان ایشان اداره می‌کردند البته معظم له در زمان مرجعیت آیه الله بروجردی نیز دو ماه در قم اقامت نمودند لیکن انتقال حوزه فلسفی تهران به قم و تربیت شاگردان فلسفه و حکمت به دوره نخست اقامت ایشان در قم برمی‌گردد.

«حضرت آیه الله العظمی امام خمینی» قدس سره حکیم متاله و عارف واصلی است که پس از استاد مکتب فلسفی وی را تداوم بخشید و ویژگی خاص حضرت امام ژرف نگری معظم له به مسایل فلسفی و توجه به ابعاد مختلف علوم اسلامی بود لذا مباحث پراکنده فلسفی فقهی اخلاقی و عرفانی را که در اندیشه فلسفه سیاسی نقش داشتند به صورت منسجم در مکتب درس ایشان مطرح شد و نظریه «ولایت فقیه» کامل شده و در مکتب‌های فلسفی و فقهی حوزه‌های علمیه پیروانی یافت که با گسترش آن از حوزه علمیه قم به انقلاب اسلامی و تاسیس حکومت اسلامی انجامید.



«حضرت آیه الله سید محمد حسین طباطبایی» از دیگر شخصیت‌های فلسفی بودند که در اشاعه اندیشه صدرایی و رواج آن سهم عمده‌ای داشت و چند دوره «اسفار» و «شفا» را تدریس نموده و «بدایه الحکمه» و «نهایه الحکمه» را در ترویج مکتب صدر المتألهین به رشته تحریر درآوردند البته تالیفات علامه طباطبایی به دو اثر خلاصه نمی‌شود ایشان دهها کتاب، رساله و یا تعلیقه در فلسفه الهی داشتند نقش مؤثر ایشان در حوزه فلسفی قم طرح نظریات فلسفه الهی به سبک جدید و پاسخ به فلسفه مادی «ماتریالیسم دیالکتیک» بود. با برپایی انجمن علمی و طرح مسایل جدیدی که در حوزه تفکر مادی مطرح شده پاسخ برهانی خویش را در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تهیه دید که با شرح شاگرد فرزانه‌اش «استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری» اعلی الله مقامه الشریف این سیره علمی در اقصی نقاط عالم اسلامی منتشر شد.

«علامه شهید مرتضی مطهری» پیرو مکتبی فلسفی دو استاد فرزانه‌اش حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی بود که با تدوین و تدریس کتبی در فلسفه تطبیقی و نقد تفکر مارکسیسم مبانی فکری فلسفه اسلام را در حوزه قم و تهران به اقشار مختلف فرهنگی اعم از طلاب علوم دینی، دانشجویان و عموم مردم رواج داد.

البته اساتید دیگری نیز در حوزه فلسفی قم به تدریس اشتغال داشته و دارند که برخی از آنها عبارتند از:

- آیه الله عبد الله جوادی آملی

- آیه الله حسن حسن زاده آملی

- آیه الله محمد تقی مصباح

آنچه که در این دوره از حوزه فلسفی اهمیت ویژه دارد رشد تفکر فلسفه سیاسی است که شاید بتوان گفت در هیچ یک از دوره‌های فرهنگی این رشد و شکوفایی در حوزه‌های علمیه روی نداده است.

در این دوره مبانی اندیشه سیاسی اسلام مورد بررسی قرار گرفته و اصول اولیه تدوین می‌یابد تا نظریه «ولایت فقیه» به صورتی جامع و کامل مطرح شده و تا نقد مکاتب فلسفی غرب جایگاه خویش را در متن جامعه پیدا می‌کند.

در این دوره دیگر بار پس از هزار و چهار صد سال مبانی عقیدتی و فلسفه سیاسی اسلام از کتابها و کتابخانه‌ها و اندیشه‌های فردی خارج شده و در متن جامعه پیاده شده «مدینه فاضله اسلامی» برپا می‌گردد.

اقتباس از کتاب حوزه‌های علمیه شیعه در گستره جهان

سید علیرضا سیدکباری



چگونه حوزه به حکومت رسید؟

روایتی از خاطرات آیت‌الله محمد یزدی

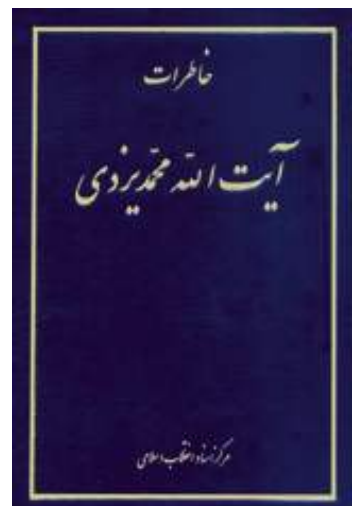
مرحوم آیت‌الله بروجردی در ملاقات به شاه خطاب کرده بودند که سعی کنید مسائل اسلام را بیشتر رعایت کنید
ظاهرا نحوه ادای این جمله به گونه‌ای بود که برداشت

اولیه این بود که شاه مسلمان نیست لذا شاه گفته بود آیا

حضرت آیت‌الله می‌فرمایند که من مسلمان نیستم
امام احساس کردند می‌توان حاکمیت را از آن خود کرد و اسلام
را از کانال دستگاه حکومت و با اهرم‌های آن ترویج نمود
لذا پا پیش گذاشتند



هیات رئیسه مجلس اول از راست به چپ: حجت‌الاسلام
اسدالله بیات ، آیت‌الله محمد یزدی ، آیت‌الله هاشمی
رفسنجانی ، آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها ، مهندس مرتضی الویری



نام آیت‌الله شیخ محمد یزدی در دهه ۷۰ بیش از هر زمان دیگر پرآوازه شد. آن هم نه فقط به جهت ریاست پر صدای وی بر قوه قضاییه و قرار گرفتن در شمار سران رده اول نظام جمهوری اسلامی که به سبب دفاع جانانه، بی‌پروا و صریح‌اش از ولایت فقیه و حضور روحانیت در قدرت به ویژه در خطبه‌های نماز جمعه تهران.

از آغاز دهه ۷۰ در خطبه‌های نماز جمعه تهران صدای مردی را می‌شنویم که با حرارت به شبهات درباره حکومت دینی و روحانیت سیاسی پاسخ می‌گوید. این حساسیت هم اکنون نیز پشت کرسی آیت‌الله در نهاد شورای نگهبان دنبال می‌شود و گرچه به سبب لحن و صوت کاملاً صریح آیت‌الله یزدی نسبت به دیگر مدافعان حکومت دینی متفاوت به نظر می‌رسد اما بی‌سابقه نیست آیت‌الله یزدی از عمق جان به ضرورت شرکت روحانیت در قدرت معتقد است و زندگی خویش را حول این مفهوم سامان داده است.

"خاطرات آیت‌الله یزدی" (مرکز اسناد انقلاب اسلامی):

۱۳۸۰) نه تنها روایتگر تلاش‌های نویسنده (یا گوینده؟) در به قدرت رسیدن روحانیت است، بلکه به سبب شخصیت حوزوی صاحب خاطرات، می‌توان آن را دربرگیرنده دوره‌ای از تاریخ حوزه‌های علمیه شیعه (به ویژه قم) دانست: تاریخ اینکه "چگونه حوزه به حکومت رسید؟"

* همه سال مقلد هستیم اما در دهه محرم مقلد نیستیم

بر خلاف امروز که آیت‌الله یزدی برخی روشنفکران را مخالفان اصلی استقرار حکومت دینی می‌داند، گویی آغاز مباحثه در این راه با روحانیانی صورت گرفت که عمدتاً به دلیل موقعیت اجتماعی خویش یا وضعیت سیاسی موجود عطای کسب قدرت از سوی روحانیت را به لقای حفظ حوزه‌های علمیه می‌بخشیدند.

بخشی از این موقعیت اجتماعی به نسبت مردم و روحانیت باز

می‌گشت. آیت‌الله یزدی در نقل خاطره‌ای از دوره آیت‌الله

بروجردی، که مرجعیت عامه شیعیان وقت را در اختیار داشت،

از مخالفت آن مرحوم با شیوه عزاداری مرسوم می‌گوید: "یک

سال مرحوم آیت‌الله بروجردی در روز تاسوعا سر دسته‌های قم را دعوت کردند تا به آنها رهنمود دهند... فرمودند:

شیوه شما در عزاداری سیدالشهدا(ع) صحیح نیست این که مردان لباس زنان را بپوشند و به شکل اسرا در آیند و شبیه‌خوانی کنند یا طبل‌ها و دهل‌ها به کار بیفتد مورد رضایت سیدالشهدا نیست و به یک معنا معصیت است " اما بازتاب نظر آن مرجع عامه مذهبی چه بود؟ " بعد از آن سردسته‌ها از اتاق آقای بروجردی بیرون آمدند و در قسمت هشتی خانه فردی که در میان سردسته‌ها از همه بزرگتر بود خطاب به سایر سر دسته‌ها گفت دوستان ما در تمام طول سال از آقای بروجردی تقلید می‌کنیم اما در دهه محرم دیگر مقلد ایشان نیستیم چون امام حسین(ع) را نمی‌توان رها کرد. بنابراین ما برنامه‌ها و سنت‌هایمان را تعطیل نمی‌کنیم. در میان آن جمع تنها یک نفر حاضر می‌شود که در دهه محرم مقلد آقای بروجردی باشد." (۱۳۸- ۱۳۷)

موقعیت دیگری که روحانیت را از توجه به قدرت دور می‌کرد فرهنگ حاکم بر حوزه بود: "در آن سال‌ها در حوزه علمیه قم آداب و مقررات خاصی حاکم بود که مجموعاً تنگ‌نظرانه بود. از جمله فردی که ماموریت داشت تا از جانب مرحوم آیت‌الله بروجردی برنامه‌های اخلاق طلاب را کنترل کند ، مقرر کرده بود که طلبه‌ها حق پوشیدن جورابه‌های رنگی و کفش‌های چنین و چنان را ندارند. حتی ساعت مچی در آن مقطع ، کفر مطلق محسوب می‌شد و بی‌درنگ خروج از زی‌طلبگی به حساب می‌آمد.. روزنامه و مجله خواندن در آن ایام جرمی نابخشودنی محسوب می‌شد ما برای اطلاع از اخبار روز از طریق روزنامه تدبیر خاصی اندیشیده بودیم بدین ترتیب که یکی از دوستانمان... هر روز مجله یا روزنامه‌هایی را به ده‌ساهی کرایه می‌کرد و برای ما می‌آورد... مطالعه روزنامه را در خفا انجام می‌دادیم تا تکفیر نشویم." (۱۴۴- ۱۴۳)

از سوی دیگر حکومت نیز به تازگی یک دوره روحانیت‌ستیزی را پشت سر گذرانده بود. رضاخان گرچه مرده بود و با مرگ او از فشار بر روحانیت کاسته شده بود ، اما هنوز خاطره استبدادیش پا برجا مانده بود. در عین حال حضور نیروهای جدید از جمله کمونیست‌ها در مقام اپوزیسیون و بهایی‌ها در مقام حاکمیت سبب می‌شد روحانیت در ستیز با رژیم سیاسی احتیاط بیشتری به خرج دهد. به گونه‌ای که مرحوم آیت‌الله حائری موسس حوزه علمیه قم در توجیه سکوتش نسبت به حکومت رضاخان گفته بود: "آیا مبارزه با دستگاه به قیمت متلاشی شدن حوزه ، صلاح است؟ به گمان من خلاف وظیفه است و ما

باید در حال حاضر از حوزه صیانت کنیم." (۱۶۷)

همین روش در زمان ریاست بعدی حوزه علمیه قم آیت‌الله بروجردی نیز پیگیری شد.

آیت‌الله یزدی از ملاقات مرحوم بروجردی و محمدرضا پهلوی چنین روایتی به دست می‌دهد: "مرحوم آیت‌الله بروجردی در این ملاقات به شاه خطاب کرده بودند که سعی کنید مسائل اسلام را بیشتر رعایت کنید ظاهراً نحوه ادای این جمله به گونه‌ای بود که برداشت اولیه این بود که شاه مسلمان نیست لذا شاه گفته بود آیا حضرت آیت‌الله می‌فرماید که من مسلمان نیستم مرحوم آقای صدر که در آن جلسه حضور داشتند. در مقام توضیح کلام آیت‌الله بروجردی برمی‌آیند و می‌گویند مقصود حضرت آیت‌الله این است که شما ظواهر اسلام را بیشتر از قبل رعایت کنید و هرگز منظورشان این نیست که خدای ناکرده شما مسلمان نیستید." (۱۴۲-۱۴۱)

آیت‌الله یزدی در تفسیر موضع این مراجع می‌نویسد: "مراجع عظام وقت به این نتیجه رسیده بودند که شرایط سیاسی و اجتماعی کشور در حدی نیست که بشود با صراحت و جسارت با شاه و دار و دسته‌اش برخورد کرد حتماً به خاطر دارید که حضرت امام هم در ابتدای درگیری خود با حکومت محمدرضا صحبت از تغییر رژیم شاهنشاهی به میان نمی‌آوردند و می‌فرمودند حداقل به قانون اساسی خودتان عمل کنید." (۱۴۲)

با وجود این گویی حتی در آیت‌الله بروجردی (که حوزه را به انقلاب ترجیح می‌دادند) نشانه‌هایی از تعلق خاطر به حکومت روحانیت وجود داشت. "مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی پس از اتمام بحث صلا در درس خارج فقه‌شان وارد بحث قضا شدند با آن که غالب فقها در آن زمان حتی از طرح این موضوع در کتابهایشان خودداری می‌کردند چرا که معتقد بودند که این بحث مورد ابتلاء نیست و نتیجه‌ای را در بر ندارد... در این میان آیت‌الله بروجردی بحث قضا را



دبدار شاه با آیت‌الله بروجردی

شروع کردند و در ابتدای درس هم اشاره فرمودند که بعید نیست علما به این مباحث نیاز پیدا کنند و ناچار شوند که بر مسند قضا بنشینند بنابراین باید از جزئیات این امر با اطلاع باشند ایشان یادآوری کردند که قضاوت از شئون ولایت

و فقاہت است و در آن اجتهاد مطلق شرط شده است. البتہ مرحوم آقای بروجردی در صحبت‌هایشان به طرح حکومت اسلامی و ولایت فقیہہ نپرداختند ولی حق دخالت در حقوق و امور مردم را از آن فقیہہ دانستند." (۱۳۶)

* امام احساس کردند می‌توان حاکمیت را از آن خود کرد با وجود این در کنار گفتمان غالب بر مرجعیت وقت شیعه، گفتمان دیگری می‌زیست کہ آئندہ حوزه را بہ زودی در اختیار خود گرفت. صاحب این گفتمان بہ دلیل نقشی کہ در تثبیت مرجعیت فقهی در حوزه علمیه قم داشت صاحب این حق بود کہ با جسارت خواسته‌های خویش را مطرح کند: "در یکی از.. جلسات سیدی وارد شد و آقای صدر ہم بسیار بہ ایشان احترام کردند حتی عادت آن مرحوم این نبود کہ در مقابل کسی تمام قد برخیزد ولی مقابل این سید تازه وارد برخاستند و او را در کنار خود نشانند چند دقیقہ بعد سید مزبور با حالت عتاب و خطاب بہ مرحوم صدر گفت تا کی باید منتظر امثال حاج تقی و حاجی نقی بود تا سهم امام بیاورند و شما بہ طلبہ‌ها بدهید؟ آیا مشاهده می‌کنید کہ دولت اجارہ و منافع موقوفات را کہ از آن مدارس علمیه و طلبہ‌هاست بہ خودش اختصاص داده است؟ چرا شما اقدامی در این خصوص نمی‌کنید؟.. پرسیدم کہ این آقا کیست؟ گفت حاج آقا روح‌الله خمینی" (۱۳۳) بدین ترتیب حضرت امام در نخستین جہت‌گیری بہ هدف زدند. هدف ایشان پیش از هر مقدمه‌ای قطع ریشہ‌های وابستگی روحانیت بہ همان عوامی بود کہ حاضر نبودند هموارہ از روحانیت تقلید کنند. بہ همین دلیل بود کہ در امام اشتیاق اندکی نسبت بہ مرجعیت سنتی می‌بینیم (آن گونه کہ در پی خواهد آمد) امام خمینی در پی بنیانگذاری نوعی مرجعیت دینی نوین بودند کہ در آن ولایت مرجع بر مقلد بسیار عمیق تر از پرداخت سهم امام بود. چہ بسیار دیدہ شدہ بود کہ سهم امام (مالیات شرعی پرداختی از سوی مقلدین بہ مجتہدین) بہ سبب رابطہ‌ای کہ با تعداد پیروان یک مجتہد داشت بہ رابطہ‌ای عکس بدل شدہ بود چنان کہ مرحوم مطہری آن را عوام‌زدگی روحانیت می‌خواند.

امام خمینی در عین حال بہ ابعاد دیگر تحول در حوزه نیز توجہ داشتند. همان گونه کہ آیت‌الله یزدی نوشته است پوشش طلاب حوزه از قواعد خاص پیروی می‌کرد کہ توسط مرجع تقلید یا نمایندہ او تعیین می‌شد. "یکی از افرادی کہ در این زمینہ ہم سدشکن بودند حضرت امام بود. ایشان یک بار در فصل زمستان برای اولین بار اقدام بہ خریدن گالش نمودند و

هنگامی که برای تدریس از منزل به مسجد سلماسی آمدند گالش به پا کردند...بین منزل امام و مسجد محل تدریسان چند



کوچه پرپیچ و خم قرار داشت که در ایام بارندگی به دلیل نبودن آسفالت به گل و لای آلوده می شد. علما در این شرایط هم دست از پوشیدن نعلین بر نمی داشتند و نعلین ویژگی اش این بود که گل را از پشت سر به عبا می پاشید لذا اکثر طلاب و علما حداقل تا کمر و بعضی وقت ها تا پشت گردنشان آلوده به گل و لای بود...یک بار به ایشان گفته بودند که این گالش ها مناسب شخصیت شما نیست. " (۱۴۳) اقداماتی از این دست فتح باب بزرگتری بود که در آن "امام احساس کردند می توان حاکمیت را از آن خود کرد و اسلام را از کانال دستگاه حکومت و با اهرم های آن ترویج نمود. لذا پا پیش گذاشتند. " (۱۴۷)

* سنگ انقلاب

حضرت امام خمینی به تناوب نوآوری هایی در حوزه را در نظر داشتند و حتی گفتمان جدیدی را پیشنهاد می کردند که به زودی نسبت حوزه و حکومت را درنوردید و هر دو را متحول ساخت اما ایشان هرگز قصد خروج سریع از گفتمان سنتی حوزه را نداشتند. (چنان که برخی گروه ها چون فداییان چنین هدفی داشتند) فقط گالش های امام نبود که انتقاد حوزویان را برمی انگیزت بلکه "وقتی امام راحل اقدام به تدریس فلسفه کردند به ایشان گفته شد که اگر بحث فلسفه را ادامه دهید از رده مراجع کنار گذاشته می شوید لذا خوب است در فقه هم فعالیت کنید." (۱۵۶) مرجعیت امام بدون شک یکی از رموز دستیابی ایشان به قدرت سیاسی و تاسیس حکومت دینی بود. از این رو ایشان نیز در آن مقطع فلسفه را به نفع فقه و در واقع به نفع انقلاب ترک کردند. حضرت امام خود در تثبیت مرجعیت آیت الله بروجردی نقش داشتند: "مرحوم امام.

به محضر مراجع ثلاث وقت آقایان خوانساری ، صدر و حجت شرفیاب می‌شوند و ابراز می‌کنند که آقای بروجردی به دلیل مداوای بیماری خود به تهران آمده‌اند شایسته است که از ایشان دعوت شود که به قم مهاجرت کنند و دیگر به ولایت خودشان بازنگردند حضور ایشان در قم به یقین موجب تقویت حوزه علمیه خواهد شد. " (۱۳۱- ۱۳۰)

ورود آیت‌الله بروجردی به قم در راستای استراتژی امام خمینی برای تقویت حوزه علمیه قم و استقرار مرجعیت شیعه در ایران بود درست برعکس سیاستی که حکومت پهلوی دنبال می‌کرد و قصد خروج مرجعیت از ایران و تقویت عملی حوزه علمیه نجف را داشت. اما دیدگاه آیت‌الله بروجردی و امام خمینی حداقل در استراتژی سیاسی با یکدیگر تفاوت داشت. نهضت ملی ایران و به ویژه پیدایش جنبش فداییان اسلام این تفاوت را آشکار ساخت. آیت‌الله یزدی پس از آن که از جو غیرسیاسی حوزه گزارش می‌دهد خاطره‌آشنایی با فداییان اسلام را چنین به یاد می‌آورد: "شخصی روی سنگ انقلاب ایستاده بود و برای جمعیت سخنرانی می‌کرد وقتی جلو رفتم مشاهده کردم که عبدالحسین واحدی شخصیت دوم فداییان اسلام. می‌گفت من از مال دنیا چیزی جز یک تکه فرش ندارم که آن هم متعلق به مادر پیرم می‌باشد اما در عوض خون سرخی در بدن دارم که.. " عبدالحسین واحدی آن روز خبر داد که مرحوم نواب صفوی "قرار است..مدتی در قم اقامت کند و باید با مسائل سیاسی آشنا بود چرا که مبارزه سختی را با رژیم در پیش داریم" (۱۶۲) اما از نواب صفوی استقبال گرمی به عمل نیامد: "یک شب در مدرسه فیضیه بین نماز مغرب و عشا مرحوم خوانساری یکی از اعلامیه‌های این گروه میان نمازگزاران توزیع شد ناگهان عده دیگری از طلاب به پا خاستند تا جلو توزیع اعلامیه فداییان اسلام را بگیرند رهبر آنها روحانی‌ای بود که در حال حاضر هم در قید حیات است او در آن شب دامن قبایش را به کمر زده بود و چوب بلندی در دست داشت و به همراه افراد تحت امرش که آنها هم چوبهایشان را از قبل آماده کرده بودند به جان طرفداران نواب افتادند. " (۱۶۵) اعضای فداییان اسلام از در فرعی مدرسه فیضیه گریختند اما کسانی که با آنان برخورد کرده بودند چه کسانی بودند؟ آیت‌الله یزدی می‌نویسد: "در آن روزها در حوزه علمیه این تفکر جان گرفت که فداییان اسلام قصد متلاشی کردن حوزه را دارند و می‌خواهند حوزه را از سمت کار علمی و فرهنگی به سوی مبارزه مسلحانه سوق دهند. حتی معروف شد که مرحوم آیت‌الله بروجردی به افرادی دستور

داده است که جلو نشر افکار نواب صفوی را در میان طلاب بگیرند و اگر لازم شد با آنها برخورد فیزیکی نمایند." (۱۶۶) حادثه مدرسه فیضیه سبب شد "این گروه برنامه‌هایشان را در قم متوقف و یا زیرزمینی کنند و در عوض دامنه فعالیت‌هایشان را در تهران گسترش دهند." (۱۶۶)

درواقع نظریه‌ای که فداییان اسلام در مانیفست خود؛ کتاب "حکومت اسلامی" عرضه کرده بودند بنیان نزاع بود: "در این کتاب عنوان شده بود که تفکر اسلامی باید در قالب تشکیلات و سازماندهی پیاده شود و نه به شیوه مرسوم و متعارف در حوزه علمیه." (۱۶۳)

اما حادثه فیضیه به این معنا نبود که همه طلاب و روحانیان قم با فداییان مخالفند. آیت‌الله یزدی می‌نویسد: "ما یک نسخه از این کتاب [حکومت اسلامی] را تهیه کردیم و شبها دوستان طلبه در حجره شخصی بنده در فیضیه جمع می‌شدند و به اتفاق این کتاب را مطالعه می‌کردیم." (۱۶۳)

یکی از این طلاب آیت‌الله مصطفی خمینی بود: "مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی پیوسته در تماس و رفت و آمد با فداییان بود" (۱۷۱) با وجود این هیچ موضع رسمی در آن مقطع از پدر ایشان حضرت امام خمینی درباره فداییان اسلام در دست نیست. تنها می‌دانیم که مرحوم امام در جلوگیری از اعدام فداییان اسلام تلاش بسیار کردند همچنان که مرحوم آیت‌الله بروجردی، "از طریق پیشکارشان حاج احمد پیغامی برای دربار سلطنتی فرستادند که در خلال آن آمده بود سران فداییان از سادات و در شمار روحانیون هستند حتی المقدور سعی شود که خونشان محفوظ بماند." (۱۷۳) فداییان اسلام اعدام شدند اما در مجموع موضع عملی امام خمینی در دوره حیات آیت‌الله بروجردی برخلاف ایشان نبود: "هر بار که در مسئله‌ای آیت‌الله بروجردی موضع‌گیری می‌کردند و امام با آن مخالف بودند نهایتاً برای مرحوم بروجردی پیغام می‌دادند که اگر چنین کنید بهتر است. وجه پیغام دادن هم این بود که رابطه مستقیم میان آن دو بزرگوار به دلایلی قطع شده بود." (۱۷۷)

تفاوت استراتژی سیاسی مرحوم امام و مرحوم بروجردی تا نهضت ملی نیز ادامه یافت: "در جلسات خصوصی‌شان حضرت امام حرف‌های دلشان را می‌زدند و می‌فرمودند بنده حرف خودم را زدم و ادای تکلیف نمودم و بیش از این کاری نمی‌شود و باید با شرایط کنار آمد." (۱۷۷)

بدین ترتیب حضرت امام خمینی تا زمان حیات آیت‌الله‌العظمی بروجردی ترجیح می‌دادند قواعد رئیس عام

حوزه علمیه را رعایت و مواضع سیاسی خویش را کمتر آشکار سازند. این ذکاوت سیاسی امام مانع از آن شد که تجربه فداییان اسلام در فیضیه تکرار شود. امام مانند آنان در زمان مرجعیت آیت‌الله بروجردی بر سنگ انقلاب نایستاد. زمانی لازم بود تا این اتفاق بیافتد.

*در گام اول باید یک رادیو تهیه می‌کردیم
"معروف بود که شاه در خلال سخنانش گفته است تنها یک مانع بر سر راه ما باقی مانده است که وجود آقای بروجردی است منتظریم تا ایشان هم بروند تا ما بتوانیم به راحتی به همه کارهایمان برسیم." (۱۷۷) اما اگر شاه با فوت مرحوم بروجردی قصد داشت سکولاریسم دولتی خویش را پیش برد حضرت امام خمینی در جهت مقابل می‌کوشید روحانیت را وارد سیاست کند و ولایت فقیه را مستقر سازد "بعد از ارتحال مرحوم آقای بروجردی مجالی فراهم آمد که حضرت امام دیدگاه‌های خودشان را به نحو شفاف و صریح بیان کنند و از آنجا که مراجع تقلید موجود با ایشان هم ردیف بودند و شرایط سیاسی حوزه هم مناسبتر شده بود ابایی از درگیری و مقابله با نظرات مراجع دیگر نداشتند و این گونه نبود که امام تنها دغدغه انسجام موجود در حوزه را داشته باشند و حاضر نشوند به قیمت آن با حکومت شاه‌ستیزه‌جویی کنند. (۱۷۷)

با رحلت آیت‌الله بروجردی بار دیگر مرجعیت متکثر شد. پیش از آن مرحوم، در فاصله مرجعیت عام آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (که در نجف مستقر بود) تا مرجعیت آیت‌الله سید محمد حسین بروجردی (که در قم مستقر شد) مراجع ثلاث یعنی آقایان حجت، خوانساری و صدر ریاست حوزه علمیه قم را به صورت مشترک در اختیار داشتند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی بار دیگر مراجع ثلاث (سه گانه) شکل گرفتند که این بار عبارت بودند از آقایان گلپایگانی، شریعتمداری و حضرت امام خمینی "بعد از ارتحال آیت‌الله بروجردی حوزه با دو مشکل مواجه بود یکی اینکه شهریه طلاب از سوی چه مرجع و مرکزی تامین شود و دیگر اینکه طلبه‌ها به کدام اساتید مراجعه کنند. بعد از اینکه مسئله شهریه را دو تن از بزرگان یعنی آیت‌الله گلپایگانی و آقای شریعتمداری به عهده گرفتند، امام اظهار رضایت کردند و فرمودند اقدام آقایان باعث شد که حوزه از متلاشی شدن محفوظ بماند در خصوص تدریس هم در واقع حضرت امام عهده‌دار امر شدند." (۱۵۹) حضرت امام خمینی تا آن مقطع گرچه

مجتهدی مسلم و مدرسی برجسته محسوب می شدند اما از چاپ رساله علمیه خودداری کرده بودند. آیت الله یزدی می نویسد: "وقتی پیشنهاد انتشار رساله علمیه حضرت امام مطرح شد ایشان نپذیرفتند. به ناچار بنده و تنی چند از شاگردان حضرت امام تصمیم گرفتیم که حاشیه حضرت امام بر وسیلالتجا مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی را به فارسی ترجمه کنیم و به عنوان رساله فارسی در اختیار مقلدین ایشان قرار دهیم... حضرت امام نهایتاً اصل کار را قبول کرده بودند ولی ظاهراً با نشر و توزیع آن به صورت مجانی مخالفت کرده و فرموده بودند هر کس که مایل است باید برود و بخرد." (۲۹۲) آشکار بود امام بنیان مرجعیت خود را بر دوش عوام قرار نداده اند.

در عین حال برعهده گرفتن بار درس مرحوم آیت الله بروجردی سبب می شد قدرت تاثیرگذاری ایشان از دو مرجع دیگر فزونتر شود. در واقع در میان شهریه و ایدئولوژی حوزه، مرحوم امام ایدئولوژی را برگزیدند تا نسل جدید حوزه را تربیت کنند بدیهی بود در صورت موفقیت دو برنامه امام و تغییر در گفتمان حوزه نتیجه ای مهمتر از شهریه یعنی حکومت دینی به دست می آمد. پایه های این حکومت نسل جدید طلاب بودند. نسلی که پیش از این عموماً غیرسیاسی بودند. آیت الله یزدی از بدنه این نسل جدید بود. اینک فرصتی فراهم آمده بود تا فرهنگ حاکم بر رفتار طلاب نیز تغییر کند. در گام اول باید یک رادیو برای شنیدن اخبار تهیه می کردیم در آن سالها داشتن یک رادیو آن هم برای یک طلبه جرمی در حد کفر به حساب می آمد... در یکی از دفعاتی که برای شرکت در جلسه هفتگی مان به تهران رفته بودم از یکی از جوانان نیمه مقدس خواستم که یک رادیو برای من تهیه کند و وجه اینکه خواسته را با مقدسین جلسه در میان نهادم این بود که حدس زدم آنها برای یک دستمال، قیصریه را به آتش بکشند و به خاطر این کلام جلسه مزبور را به هم بزنند به هر حال رادیو تهیه شد و بنده آن را در خفا به قم بردم." (۱۸۱) به تدریج کار در میان این روحانیان چنان پیشرفت کرد که به فکر انتشار نشریه محرمانه ای به نام انتقام افتادند. روزنامه نگاری سیاسی در محیط غیرسیاسی قم یک اتفاق تازه بود.

این روحانیان نه تنها در آموزش های دینی که در آموزش های سیاسی نیز تحت تاثیر حضرت امام بودند. امام خمینی در این مقطع شیوه تازه ای در تدریس سنتی حوزه طرح کرده بودند. "در اصول فقه بحثی وجود دارد تحت این عنوان

که امر و نهی در صورتی معنا دارد که مخاطب آن قابلیت تاثیرپذیری و انبعاث داشته باشد اکثر اساتید وقتی به این مبحث می‌رسند در مقام مثال زدن می‌گویند به دیوار و سنگ نمی‌توان گفت چنین کن یا چنان نکن. اما حضرت امام می‌فرمودند به خروشچف نمی‌شود امر کن که نماز بخوان خودبخود برای ما که شاگرد ایشان بودیم این سوال پیش می‌آمد که خروشچف دیگر چیست یا کیست؟... همین زمینه سازی‌ها باعث شد که به تدریج به مقولات سیاسی علاقه‌مند شویم و جزوات کمونیست‌ها را برای آشنایی تهیه کنیم".

(۱۹۲- ۱۹۰)

اما اوج کار ، تاسیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بود. اولین گروه سیاسی روحانیان که همانند حزبی سیاسی عمل می‌کرد اما هرگز خویش را حزب ، ننامید مجمع مدرسین حوزه علمیه قم به روایت آیت‌الله یزدی همانند بازوی امام خمینی عمل می‌کرد. نقش این مجمع در تثبیت مرجعیت مرحوم امام مهمترین نمود فعالیت‌های آن بود. گرچه امام خمینی پس از فوت آیت‌الله بروجردی در موقعیت مرجعیت قرار گرفته بودند اما هرگز از عنوانی بیش از مدرس عالی رتبه حوزه علمیه قم بهره نبرده بودند. اما حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ سبب شد زمینه‌های تثبیت مرجعیت حضرت امام فراهم آید. "از آنجا که مجموعه نهاد مرجعیت به لحاظ بازداشت حضرت امام لطمه دید فعالیت‌هایی از سوی مراجع انجام شد و مرجعیت حضرت امام به طور رسمی مورد تایید قرار گرفت در مقطعی که قرار بود مرجعیت حضرت امام از سوی مراجع تثبیت شود جامعه مدرسین فعالیت خود را شدیدتر کرد و این پیشنهاد داده شد که بهتر است طلبه‌ها در منزل مراجع متحصن شوند. " (۳۱۴) - (۳۱۳) درواقع خطری که جان مرحوم امام را تهدید می‌کرد و بدعتی که ممکن بود با محاکمه یک فقیه و مجتهد عالی‌رتبه به دست آید سبب شد برای اولین بار مرجعیت یک فقیه مورد تایید مراجع دیگر قرار گیرد و رژیم مجبور به آزادی ایشان شود. "به نظر رسید اگر مراجع عظام تقلید به اتفاق ، حضرت امام را به عنوان مرجع مورد تایید قرار دهند دشمن نمی‌تواند به جان ایشان تعرض کند" (۳۱۸) تثبیت مرجعیت حضرت امام خمینی یک گام مهم به سوی انقلاب اسلامی بود از این رو بیراه نبود که پس از واقعه ۱۵ خرداد (حمله رژیم به حوزه علمیه قم) که حضرت امام آن را تا ابد عزای عمومی اعلام کردند ، ایشان "با طمانینه و سکون همیشگی‌شان. می‌فرمودند مایوس نباشید که پیروزی نزدیک است. "

(۳۰۹)

*حوزه اعتصاب می کند

اگر حادثه و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مرجعیت حضرت امام خمینی را تثبیت کرد قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ رهبری سیاسی ایشان را پس از سال‌ها تبعید، حتی قبل از بازگشت امام به ایران بازگرداند. آیت‌الله یزدی "فوت دکتر شریعتی که در سال ۵۶ رخ داد، رحلت مشکوک آقا مصطفی خمینی، درج مقاله موهن در روزنامه و فضای باز سیاسی که با روی کار آمدن کارتر به وجود آمد" (۲۵۳) عامل اصلی قیام مردم می‌داند. از این میان مقاله توهین آمیز احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات علیه امام خمینی نقطه انفجار بود. در حالی که با تبعید حضرت امام و هوادارانش پس از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ عملاً قیام از قم به شهرهای دیگر (به ویژه تهران) انتقال یافته بود در ۱۹ دی ۵۶ بار دیگر قم قیام کرد. با وجود آن که به یک مرجع تقلید توهین شده بود و "بحث تعطیلی حوزه مطرح شد ولی برخی از آقایان حاضر نبودند که این امر را قبول کنند آنها بر این باور بودند که تعطیلی حوزه مخرب توسعه تشنج و اختلاف خواهد شد... برخی از حضرات عقیده داشتند که اگر در این قضایا خون از دماغ کسی ریخته شود فردای قیامت برای آن پاسخی نمی‌توان یافت البته جامعه مدرسین مصمم به تعطیلی بود" (۲۵۹) و همین اراده در نهایت پیروز شد. تکنیک جامعه مدرسین در تعطیلی دروس حوزه بدین صورت بود که "مثلاً به یک مرجع تقلید می‌گفتیم که فلان آقا به دلیل احترامی که برای شما قائل هستند ابراز کردند که اگر ایشان درسشان را تعطیل کنند من هم تعطیل خواهم کرد وقتی این گونه به طرح مسئله می‌پرداختیم معمولاً رضایت خود را به دنبال داشت و بدین ترتیب در واقع رضایت دو نفر را تحصیل کرده بودیم و در این حال تحصیل رضایت فرد سوم آسان‌تر بود." (۲۶۰-۲۵۹) اعضای جامعه مدرسین راه کارهای دیگری برای گسترش قیام نیز در نظر داشتند از جمله هنگامی که حضرات آیات مرعشی، آملی و حائری به آیت‌الله یزدی ماموریت دادند "به منزل آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری بروید و "طلاب خشمگین را که در آنجا اجتماع کرده‌اند آرام سازد" (۲۶۲) وی به میان طلاب رفت: "روی پله‌ای ایستادم بعد از بسم‌الله و خطاب به حضار گفتم برای چه گریه می‌کنید؟ گریه چه خاصیتی دارد؟ مگر با گریه کارها درست می‌شود؟ بعد در ادامه به حمایت شدید از حضرت امام و انقلاب پرداختم و شاه را آماج نکوهش قرار دادم." (۲۶۳) و سرانجام در "عالی‌ترین تصمیمی که در جلسات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اتخاذ شد" اعلامیه

صادر و شاه از سوی مدرسین حوزه علمیه قم از سلطنت خلع شد. اندکی بعد این اقدام نمادین (که نشانگر اعتقاد جامعه مدرسین و روحانیت سیاسی به ماهیت مشروعیت ساز خود بود) صورت واقعی به خود گرفت.

*اولین دفتر سیاسی یک مرجع تقلید

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به نظر می‌رسید حوزه به قدرت رسیده است و از این رو فرصت مناسبی برای اجرای احکام اسلامی در اختیار روحانیت قرار گرفته است. اما امام خمینی به جای تهران راه بازگشت به قم را در پیش گرفتند: "قصد اولیه امام این بود که به طور دائم در قم اقامت کنند یکبار.. آقای بازرگان در ملاقاتی که با امام داشت گفته بود شما در قم نشسته و می‌خواهید حکومت کنید.

ما هر روز باید این راه را بیاییم و برویم. امام لبخندی زده و فرموده بودند فعلا که همین جا هستیم بعد از آن قضیه بیماری امام و لزوم معالجه در تهران قرارشان را به هم زد" (۲۷۷) دفتر امام در قم "اولین دفتر یک مرجع تقلید بود که در آن تنها به استفتا و پاسخ به سوالات شرعی اکتفا نمی‌شد و رنگ سیاسی داشت." (۴۶۱)

اما خروج از قم پایان اهمیت این شهر نبود. همچنان که ورود به تهران به معنای حکومت همه روحانیت نبود. حضرت امام خمینی بخشی از حوزه را وارد قدرت کرد که با انقلاب اسلامی ایران همسو بودند و در تکوین آن نقش داشتند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در راس این بخش از حوزه قرار داشت چنان که آیت‌الله یزدی در قم ریاست دفتر حضرت امام را برعهده گرفتند و تا زمان تکوین دولت جدید عملاً شهر را اداره می‌کرد. در واقع قم در اختیار جامعه مدرسین بود. در نقطه مقابل تشکیلاتی مانند دارالتبلیغ اسلامی قرار داشت که همچنان خارج از مسیر انقلاب اسلامی حرکت می‌کرد.

"یک روز به ما اطلاع دادند که اوضاع قم به هم ریخته و شبیه دوران قبل از پیروزی انقلاب اغتشاش‌هایی به وجود آمده است" (۱۸۵) آیت‌الله یزدی صریحاً به سوی محل دارالتبلیغ حرکت می‌کنند و با یکی از مسئولان آنجا گفت‌وگو می‌کند: "در پی جمله‌ای که ایشان به زبان آورد من عصبانی شدم و گفتم تو غلط کردی. تو می‌دانی که اگر توهین کوچکی به امام بشود دیگر { .. } گفت آیا تو فکر می‌کنی که مردم قم به همین سادگی دست از آقای شریعتمداری می‌کشند؟ گفتم اگر تا یک ساعت دیگر این بساط را جمع نکردید می‌دانم چه کار کنم گفت مثلاً چه کار می‌کنی گفتم خواهی دید بعد نزد باجناقمان مرحوم محسن آقا رفتیم و از

او خواستم تا حاج غلام را خبر کند حاج غلام شخص قوی و تنومندی بود که خیلی‌ها از او می‌ترسیدند و سرش درد می‌کرد برای کارهای بزن بهادری! هر وقت در جایی به بن‌بست کشیده می‌شد و تکلیف احساس می‌کردیم به حاج غلام متوسل می‌شدیم...گفتم بچه‌هایت را جمع کن و برو سراغ این ترک‌هایی که شهر را به آشوب کشیده‌اند." (۱۸۶-۱۸۵) در کنار آقای شریعتمداری روحانی دیگری به نام سید صادق روحانی نیز قرار داشت که "به تدریج...در مقابل بعضی از مواضع حضرت امام جبهه‌گیری کردند و ما هم بی‌آنکه دچار تردید شویم در سمت حضرت امام قرار گرفتیم نظیر همین اتفاق در مورد آقای شریعتمداری هم افتاد." (۴۷۴) این بار نیز جامعه مدرسین همانند بازوی امام عمل کرد: "مدتی بعد مرحوم حاج احمد آقا (خمینی) نزد آقای روحانی رفتند و صحبت‌هایی توأم با اندرز و تهدید با ایشان داشتند بعد از آن مرحوم حاج احمد آقا به بنده گفت شما یکبار به ملاقات آقای روحانی برو و با ایشان صحبت کن." در دیدار آیت‌الله یزدی با آقای روحانی او خواستار خروج از کشور برای معالجه شد که در پاسخ چنین شنید: "خروج شما از کشور باعث می‌شود که عده‌ای از افراد گرد شما جمع شوند و شما مرکز ضد انقلاب شوید و این امر نه به مصلحت شماست و نه انقلاب." (۴۷۵)

به جز روحانیت، قم بخش دیگر روحانیت که احساس می‌شد کاملاً در خط امام خمینی (ره) حرکت نمی‌کنند نیز با انتقاد مواجه شدند. آیت‌الله یزدی می‌نویسد: "یکی از مقاطعی که بنده را با ارزش کار هیات‌های موتلفه آشنا کرد اختلاف مختصری بود که میان مرحوم آیت‌الله طالقانی و حضرت امام رخ داد...یکی از اعضای هیات مزبور به صراحت در...جلسه رسمی گفت: آقای طالقانی باید تکلیف خودش را روشن کند یا با این جوانان (منظور سران منافقین که مرحوم طالقانی بر این عقیده بود که باید با آنان ملایم‌تر عمل کرد تا هدایت شوند) همراه شود یا در خط امام حرکت کند. منافقین قابل هدایت نیستند. و روش آقای طالقانی روش خطرناکی است چرا که در اصل دیگران باید دنبال انقلاب و امام حرکت کنند نه اینکه ما دنبال دیگران باشیم." (۳۴۹)

درواقع موضوع منافقین یک موضوع کهنه به جای مانده از سال‌های مبارزه بود. روحانیتی که در قالب جامعه مدرسین از یک سو با روحانیت سنتی می‌جنگید از مبارزه با گروه‌هایی که به التقاط میان اسلام و تجدد دست یازیده بودند غافل نبود. اعضای جامعه مدرسین برخلاف آقای

طالقانی از آغاز بر اصلاح‌ناپذیری این سازمان تاکید داشتند و از جمله آیت‌الله یزدی می‌نویسد: "در آن مقطع تاریخی هدف اصلی براندازی رژیم بود و تمام افرادی که با رژیم شاه خرده حسابی داشتند در طیف مبارزه قرار گرفته بودند... منافیان در اولین فرصتی که احساس کردند آبشان با روحانیت مدعی حکومت در یک جو نمی‌رود دانستند که چه کلاه‌گشادی به سرشان رفته است لذا در اولین فرصت به جمع‌آوری و اختفای سلاح‌های متعلق به این ملت پرداختند تا روزی اگر لازم شد آن را علیه همین ملت به کار گیرند که همین طور هم شد." (۴۸۷)

اما این تنها برخورد با گروه‌ها و چهره‌هایی چون سازمان مذکور نبود. درباره مرحوم دکتر شریعتی هم همین اتفاق افتاد. جامعه مدرسین در جلسه‌ای "سرانجام به این نتیجه رسیدند که دخالت آقایان در این مقوله چه اثباتا و چه نفیا موجب بزرگ شدن قضیه خواهد شد بنابراین بهتر آن است که جامعه مدرسین در این رابطه دخالتی نکنند بهترین شاهی که بر لزوم سکوت در این خصوص مطرح شد این بود که حضرت امام از بدو مطرح شدن شریعتی و انتشار دیدگاه‌های او یک کلمه راجع به آن سخن نگفته‌اند این سکوت باید برای ما معنی‌دار باشد و نباید ما مفهوم آن را از سایر اقشار جامعه دیرتر بفهمیم." (۴۸۲)

* یک تشکیلات ذی‌نفوذ

با پیروزی انقلاب اسلامی مشی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به خط سیاسی حاکم بر حوزه تبدیل شد. به گونه‌ای که اعضای نزدیک به نهضت روحانیت در بسیاری از شهرها حتی تهران باید با آن سنجیده می‌شدند. جامعه مدرسین نسبت به دو روحانی برجسته شهید مطهری و مرحوم طالقانی چنین موضعی داشت: "میزان پذیرش افرادی همچون شهید مطهری در برابر تصمیمات جامعه مدرسین بیشتر بود و از همین رو برای آن شهید احترام بیشتری قائل بودند در حالی که مرحوم طالقانی دید استقلال‌ی داشت و مصلحت‌اندیشی‌های جامعه را درست نمی‌پذیرفت لذا رابطه ایشان و جامعه هرگز به عمق لازم نرسید." (۵۱۳)

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در بیش از بیست سال حیات جمهوری اسلامی همچنان در اقتدار قرار دارد تا بدانجا که آیت‌الله یزدی به نقل از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره این گروه می‌گوید: "یکبار در ایامی که مقام معظم رهبری در پست ریاست جمهوری بودند از ایشان وقت گرفتم تا به همراه اعضای بخش سیاسی که مسئولیت بخش مزبور را بر عهده

داشتیم خدمت ایشان برسیم... فرمودند... در نظام‌های حکومتی در برخی مواقع و موارد حکومت نمی‌تواند به طور مستقیم وارد شود و اظهار نظر نماید در عین حال دوست دارد که کلام و مرام او از کانال یک تشکیلات ذی‌نفوذ در میان عامه ابراز شود در این حال نظام اگر هم از تشکیلات یاد شده حمایت کند در خفا خواهد بود.. جامعه مدرسین حکم همان تشکیلات را دارد." (۵۳۱)

* * *



آیت‌الله یزدی (نفر اول سمت چپ)

در یکی از سفرهای خارجی

خاطرات آیت‌الله یزدی روایت به حکومت رسیدن حوزه است اما نه همه‌ی حوزه چرا که "یکبار بعد از تشریف‌فرمایی حضرت امام به قم در معیت تنی چند از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه خدمت امام رسیدیم... برخی از دوستان خطاب به امام گفتند قبل از پیروزی انقلاب و قبل از اینکه جریان تبعید حضرت‌تعالی پیش بیاید شما مایل بودید در اعلامیه‌هایی که صادر می‌کنید ترجیحا امضای دیگر مراجع هم باشد تا مشائبه و شایعه تفرقه و تشتت افکار قوت نگیرد شایسته است این سنت حسنه هم اینک از سوی شما دنبال شود امام بی‌درنگ در پاسخ فرمودند بنده دوستان و هم‌ردیفان خود را بهتر از شما می‌شناسم با اینها کار جمعی نمی‌شود کرد. حضرت امام با این بیان به اصطلاح آب پاکی را روی دست ما ریختند و خواستند بفهمانند که من نمی‌توانم در وضعیت کنونی برای شروع یک حرکت منتظر تایید زید و عمرو باشم... امام در ضمن می‌خواستند تلویحا به ما بفهمانند که شما باید علی‌الحساب از من فرمان بگیرید و منتظر حمایت دیگر مراجع نباشید."